

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در واجب تخییری عرض کردیم در اینکه واجب تخییری هم در شریعت وجود دارد، هم در زندگی عرفی ما وجود دارد، حالا تو نظام عبد و مولا می خواهی باشی یا نباشی، در زندگی طبیعی و عادی ما هم وجود دارد، نمی شود این کار را کرد.

پس اصل این مطلب توی این بحث نیست. آن آنچه که بیشتر در مقام بحث، البته عرض کردم عده ای از اهل سنت بودند به اینکه ما واجب تخییری نداریم چون تخییر با وجوب نمی سازد، این رو داریم نه اینکه نداشته باشیم، لکن مشهور این است که وجود دارد، بحث سر توجیه و تفسیر قانونی اش است.

تفسیر دوم که در اینجا مرحوم نائینی ارائه می دهند این که واجب به اصطلاح تعیین تخییر را ارجاع بدهیم به واجب مشروط. مثلاً بگویند عتق بکند اگر آن دو تا را انجام نداده، اطعام بکند اگر آن دو تا را انجام نداده، برگشتش به واجب مشروط باشد. این وجه دومی است که مرحوم نائینی می خواهند متذکر بشوند.

عرض کردیم کاش مرحوم نائینی متعرض این نکته می شدند ابتدائاً که واجب تخییری غیر از واجب مشروط است، ادات این غیر از ادات آن است، غیر از حالا این جهت و واجب مشروط عنوان خودش را دارد حتی در واجب مشروط عده ای آن را به واجب معلق برگردانده اند. اما در واجب تخییری کسی نگفته واجب معلق. با قطع نظر از این نکته خوب بود ایشان می فرمودند که اگر بخواهیم ارجاع بدهیم ارجاع نباید به لحاظ مقام جعل و تشریع باشد، باید به لحاظ مقام مبادی جعل باشد.

و عرض کردیم یا باید در ملاک صحبت بکنیم، چون مبادی جعل گفتیم سه تاست دیگر، ملاکات، حب و بغض و اراده و کراهت، یا در اراده و کراهت صحبت بکنیم، که عرض کردم بعضی از مبانی در واجب تخییری این است که اراد مشروط است یعنی از شما خواسته اراده تشریعی از شما عتق را خواسته در صورتی که آن دو تا را انجام ندهید، اطعام را خواسته در صورتی که اراده مشروط است، یا به تعبیر بعضی دیگر اراده در واجب تخییری ناقص است، به خلاف اراده در واجب تعینی، اراده تام است، چون همون می خواهد لیس الا، به آن تعلق گرفته، اما در اراده تشریعی در اراده در واجب تخییری اراده تام بهش تعلق نگرفته، اراده تعلق گرفته به عتق در صورتی که آن دو تا را انجام ندهد، اگر انجام داد دیگر اراده به آن تعلق نگرفته است، به هر حال به عتق اراده تشریعی تعلق گرفته لکن اراده ناقصی است، به اطعام هم تعلق گرفته لکن ناقص است.

اگر مرحوم نائینی این تعبیر را می فرمودند به نظر من خیلی بهتر روشن تر بود، خیلی واضح تر بود، که ارجاع داده می شود، شاید هم در درس فرمودند حالا این تقریر به هر حال نوشتار خود مرحوم نائینی نیست، تقریر بحث ایشان است. بله.

و لکن یراد علیه اولاً انه لا يتوقف الواجب والتخييري على أن يكون لكل من الأفراد ملاك يخصصه بل يمكن أن يكون هناك ملاك واحد قائم بكل من الأفراد غاية أنه يحتاج إلى جامع، ممكن است یک ملاک واحدی است که به همه افراد هست، لا من جامع بينها حتی لا يصدر الواحد من المتعدد همان عبارت قاعده فلسفی معروف، الواحد لا يصدر منه الا واحد و الواحد لا يصدر من المتعدد، اینطوری و این توضیحش داده شد سابقاً اینجا نمی خواهد تکرار بکنیم که این مطلب در باب امور حقیقیه از نظر اعتباریات جای ندارد.

و ثانياً لو فرضنا هنالك ملاكات متعددة، ولكن بعد فرض وقوع التزاحم والتمايع بينهما، في المرتبة السابقة على الخطاب، چون قبل از خطاب تمايع هست، لا يمكن أن يكون كل واحد منها تاماً في الملاكية، تام در ملاکیت بودنش روشن نیست، البته این مطلب چون به ملاکات برگردانند ایشان، این روشن نیست، ممکن است در ملاکاتش تام است نه اینکه تام نباشد، حالا توضیحش را بعد عرض می کنم.

اذ الملاك المزاحم بغيره لا يكون تاماً في ملاكيته، چون شما آنجا تزاحم دیدید در، البته این تزاحم به معنای تمايع است، نه تزاحم اصطلاح اصولی، این مزاحم به غیرش است، لا يكون تاماً في ملاكيته، و بالاخره يرجع إلى أن الملاك تام واحد، و العبرة بالملاك التام و مع وحدة الملاك لا تكون الأفراد من الواجب المشروط، إذ مبنا ذلك كان على تعدد الملاكات، باید بگوئیم ملاکات واجب مشروط متعدده، با این شرط باشد یا نباشد.

نعم، لو وقع التزاحم، این تزاحم، تزاحمی است که اصطلاحی است، في المرتبة المتأخرة عن الخطاب، لمكان عدم القدرة على الجمع بين متعلق الخطابين، اصطلاحاً تزاحم مصطلح این است، یعنی اصطلاحشون این است که اگر بین دو خطاب جوری باشد که در مقام جعل و تشريح جمع نشوند، اسمش را می گذارند تعارض، اگر در مقام امثال و اتیان جمع نشوند، ممکن نباشد، اسمش را می گذارند تزاحم.

این را توضیحش إن شاء الله تعالی بعد مفصل تر، چون خود مرحوم نائینی در بحث به اصطلاح امر به شیء و نهی از ضد در آنجا، مفصل مسئله ترتب و تزاحم را شرح دادند، اقسام تزاحم و مبانی تزاحم را ایشان در آنجا شرح دادن، در همین جلدی است که دست من است، نمی دانم تو جلد اول یا دومش است. بله، به نظر جدی دویش باشد. علی ای حال چون یک و دو با هم است، این که دست من هست. این را آنجا شرح داده است.

عرض کردم سابقاً اشاره کردم، در میان کتبی که الآن ما داریم در اصول عده ایشان، بحث تزاحم را در بحث تعارض آوردند، در آنجا متعرض شدن و قواعد باب تزاحم رو متعرض شدند، عده ای هم در بحث ترتب مثل مرحوم نائینی، در بحث ترتب و بحث مسئله ضد، در آنجا تزاحم را آوردند،

و إن شاء الله تعالی حالا چون تفسیرش می آید فقط یک اشارتی در حد اینکه مطلب واضح بشود، بحثشان این است که اگر تمنعشان و تضادشان، و اختلافشان، و تعارضشان توی مرحله تشریع باشد، این رو اصطلاحاً تعارض می گویند.

مثل همان روایتی که می گوید لا بأس ببيع الازره و بعد می گوید ثمره الازره سحت، این در مقام تشریح بالاخره تعارض دارند، که نمی دانیم آیا شارع مقدس اجازه داده یا اجازه نداده؟ یکی می گوید مجاز است، یکی می گوید مجاز نیست. آن دیگر در مقام تشریع است، اما در تراحم در مقام امثال است، در مقام تشریع نیست، و نکته اساسیش در مقام امثال مکلف نمی تواند جمع بکند، به عبارت دیگر، قدرت نیست در تراحم، سلب قدرت، لکن قدرت بر جمع است. چون إن شاء الله خواهد آمد، انواع قدرت را که تصور می کنیم، یکیش قدرت در خود مطلب است برای عامه مکلفین، مگر افراد خاصی، مثل اینکه بگویند تمام افراد پرواز کنند به آسمان، بدون هلیکوپتر، بدون هواپیما، خب نمی شود.

و یکی دیگر اینکه به اصطلاح تعارض هست، تقابل، یعنی قدرت نیست، معذرت می خواهم، قدرت نیست برای بعضی از افراد، مثلاً می گویند این وضو بگیرند، لکن بعضی از افراد چون هوا سرد است، یا هوای پاییز است، مثل بنده، نمی تواند وضو بگیرد، تیمم بکند. یعنی قدرت برای بعضی از افراد نیست، اما برای عامه افراد قدرت هست. و ثالثاً اصولاً قدرت هست، لکن مشکل پیدا شد در اینکه جمع بین دو تا قدرت ندارد، در مقام جمع نمی تواند جمع بکند. مثل اینکه اگر وارد مسجد شد، مثلاً بگویند إزالة نجاست بکن، نمی داند نجاستی در مسجد هست. به او بگویند إزالة نجاست کن نماز هم بخوان، خب نمی تواند جمع بکند، بین نماز خواندن و إزالة نجاست. مسئله ضد این طوری است، عجزی که اینجا هست، عجز از جمع است، نه عجز از خود عمل.

لذا قدرت، انواع قدرت داریم ما، یکی اینکه برای عامه مکلفین مقدور نیست، یکی اینکه برای بعضی ها مقدور نیست برای عامه مقدور است، یکی اینکه برای بعضیها که مقدور نیست منشأش این است که می خواهد جمع بکند، و إلا اگر جمع نباشد، کل واحد مقدوره، مثل نماز بخوان و إزالة نجاست بکن. کل واحد مقدوره، لکن ایشان نمی تواند تو را جمع بکند، هم إزالة نجاست بکند و هم نماز بخواند. این یک مطلب.

مطلب بعدی اینه که معروف در السنة اصولیین، که طبعاً مراد اصولیین اهل سنت است، شرایط عامه تکلیف، اصطلاحی دارند شرایط عامه تکلیف، شرایط عامه تکلیف اموری است که در عموم تکالیف شرط است، نه در خصوص یک تعریف معین. مثل همون مثال معروف چون در باب حج استطاعت یا قدرت را شرط می دانند، البته اینجا قدرت را شرعی گرفتند. ما بحثمان در قدرت عقلی است. از طرف دیگر، یک شرایط عامه تکلیف دارند، که اصطلاحاً عبارتند از عقل، اگر عاقل نباشد تکلیف ندارد، بلوغ، غیر بالغ هم اصولاً تکلیف ندارد، و علم، البته در این علم آقایان اصولیین شیعه اختلاف دارند، قبول نکردند، و قدرت، این چهار تا شرط شرایط عامه تکلیف است. عقل و بلوغ و علم و قدرت.

آن وقت آیا این مطلب همین طور است یا نه؟ بعضی از آقایان اشکال کردند که در تمام این مراتب، آن وقت چون من سه نحوه از قدرت تصویر کردم، آن قدرتی که جز شرایط عامه تکلیف است، هر سه تاش، یا ایکش، یا دوتایش. دقت کردید. یعنی آن که جزء شرایط عامه تکلیف است، هر سه نحوه قدرت. بعضی ها گفتند که اگر تکلیف برای عموم به اصطلاح مقدور نباشد، بلکه آن تکلیف معنا ندارد. مثل اینکه انسان بدون وسیله بخواهد در هوا پرواز کند، این برای عامه مکلفین مقدور نیست، این معنا ندارد. اما اگر برای بعضی ها مقدور نبود، مثلاً برای عامه مکلفین وضو گرفتن مشکل ندارد، اما یک، مثلاً نماز خواندن مشکل ندارد. اما برای یک شخص خاصی الآن نماز خواندن مشکل دارد، عاجز از نماز خواندن، قادر نیست، اینجا معروف و مشهور انحلال است. یعنی قائل هستند چون قدرت ندارد، خطاب آن را نمی گیرند. خطاب منحل می شود، مثل اقيموا الصلاة، خطاب منحل می شود به حسب افراد، یعنی زید اقم الصلاة. عمرو اقم الصلاة.

یا من یک تعبیر دیگری کردم، چون کسانی که خطابات را از قبیل خطاب عبد و مولا می دانند، خطابی که به صیغه جمع می آید در حقیقت مثل خطابی است که به عده ای از عبید بکنند. مثلاً بگویند ۱۰۰ تا برده دارد، ۱۰۰ تا عبد دارد. بگویند هر کدامتان یک دانه مثلاً سطل آب بیاورید. خب اینجا منحل می شود دیگر، هر فردی برای خودش هر عبدی برای خودش یک خطاب دارد. در باب قدرت هم شبیه این مطلب را گفتند. یعنی اگر گفتند نماز بخوانیم برای عامه نماز مقدور است. اما برای این شخص مقدور نیست خطاب منحل می شود. چون مقدورش نیست دیگر خطاب ندارد. این بنا بر مشهور در کلمات اصولیین، سنتاً و شریعتاً.

در مقابل قولی هست که نه، خطاب روی عامه افراد می رود نظر روی افراد ندارد، انحلال را قبول نمی کنند. و به عبارت آخری، این قائلین در نواهی انحلال را قبول می کنند که منحل می شود، مثل لا تشرب الخمر. اما در اوامر انحلال را قبول نمی کنند. مثل همین که مثال زدیم صلّ، اقم الصلاة، اقيموا الصلاة. این منحل نمی شود به افراد. این خطاب روی عامه مکلفین است، عامه مکلفین قادرند پس خطاب هست. همین که عامه مکلفین قدرت دارند خطاب هست. خطاب روی عامه است، نظر به افراد ندارد، انحلال نمی شود.

یکی از حضار: الطبیعیه توجد بوجود فرد واحد و تنعدم بعدم جميعا...

آیت الله مددی: جميعا، حالا آن بحث دیگری است اما بحث قانونی را ما داریم صحبت می کنیم.

دقت کردید؟ پس بنابراین خطاب، طبیعت خطاب انحلالی نیست. اسمش را هم گذاشتند خطابات قانونی، کسانی که قائل به خطابات قانونی شدند این مبنا را گرفتند. گفتند در خطابات قانونی اصولاً به اصطلاح خطاب روی عامه است، روی فردی نمی رود. انحلال پیدا نمی کند به کل فرد فرد، جای انحلال نیست.

بله، اگر کسی عاجز بود، نتوانست نماز بخواند معذور است، ببینید دو بحث است. آیا عاجز معذور است یا عاجز مکلف نیست؟ روشن شد؟ مشهور این است که عاجز مکلف نیست. کسانی که قائل به خطابات قانونی شدند، گفتند نه آقا عاجز به حساب معذور است نه اینکه مکلف نیست. چون تکلیف روی افراد نرفته که، تکلیف روی عنوان رفته، مکلف نماز بخواند، خب این هم مکلف است. لیکن چون عاجز از عمل است معذور است، نه اینکه مثلاً مکلف نیست، تکلیف دارد، تکلیف به حسب افراد نیست اصولاً، آنجا جمع است با عنوان جامعه است. اما این شخص معذور است. تکلیف به عنوان یا ایها

یکی از حضار: قضیه حقیقه

آیت الله مددی: نه ربطی به قضیه حقیقه خارجی ندارد. این تکلیف به این صورت است، دقت فرمودید چی می خواهم عرض کنم؟ لذا گفتند به اینکه معذور است.

عرض کردم مثل مرحوم آقای خمینی که قائل به خطابات قانونی هستند، نظرشان این است که در اینجا انحلال را قائل نیستند. طبیعتاً چنین شخصی را معذور می دانند اگر عاجز بود از نماز خواندن، چنین شخصی را معذور می دانند. البته این قدرت را اصطلاحاً قدرت عقلی می دانند. ببینید فرق بین قدرت عقلی و شرعی را اگر بخواهید روشن بشود، هر جا قدرت در لسان دلیل بیاید شرعی است، اگر در لسان دلیل نیامده عقلی است. این دیگر، مثلاً یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلاة. این اقموا الصلاة توییش نیامده این کنتم قادرین. قدرت درش نیامده. هر جا خطاب رفت روی واقع خودش، قدرت می شود عقلی. یعنی انسان باید قادر باشد، به حکم عقل باید قادر باشد. هر جا تکلیف رفت روی شیء به قید قدرت، قال إن کان یقدر، یا یقدر بود، آنجا می شود تکلیف عقل؛ قدرت می شود شرعی.

پس محل بحث الان در قدرت عقلی است، آقایانی که قائل به خطابات قانونی هستند، قائل هستند به اینکه اینجا قدرت به اصطلاح شرط نیست، بلکه عجز، عذر حساب می شود. مرحوم استاد آقای خویی قدس الله سره، ایشان در معظم مباحث اصولی شان قائل به انحلال بودند، هستند. و قائل هستند که این شخص که الان قادر نیست، مکلف هم نیست، قادر نیست مکلف نیست. توی جلد ۳ محاضرات در بحث مسئله ضد، در آنجا نمی دانم چی شده، چرا اینجوری شده نفهمیدیم. در جلد ۳ محاضرات آنجا احتمال دادند که اصلاً نه، اگر قادر نبود تکلیف هست اما معذور است، عاجز معذور است. این علی خلاف مبناست، غرض چون مرحوم نائینی قائل به انحلال است، آقای خویی هم مثل مرحوم نائینی است. فقط در یک مورد ایشان عبارت شان مساعد نیست، در یک موردی که عرض کردم، در یک مورد در محاضرات در یک موردی ایشان ظاهر عبارت شان این است که عاجز تکلیف دارد اما معذور است، چون عاجز است معذور است.

اما در بقیه جاها در بحث‌شان که هست، چون قائل به انحلال هستند مثل نائینی، غیر قادر را، عاجز را مکلف نمی‌دانند نه اینکه معذور بدانند. دیگر خب این هم خودش یک بحثی است برای خودش دارد. این قدرت دوم بود. یعنی دو قسم تا حالا عرض شد.

سوم، قدرت سوم از جایی است که در مقام جمع پیدا می‌شود. مثل اینکه می‌گوید ازاله نجاست کن نماز بخوان، نمی‌تواند جمع بکند. عجز پیدا شده. اینجا هم باز همان طور است. عده‌ای از کسانی که قائل هستند که خطابات قانونی است، خب می‌گویند اینجا هم فرقی نمی‌کند. اینجا هم معذور است، نه اینکه خطاب ندارد، تکلیف ندارد. بعضی از آن‌هایی که گفتند نه، قدرت دخیل در قدرت در خطاب است و انحلال، باز اینجا هم بعضی‌شان توقف کردند. چون این عجز، طارئ عارض است، عجز اصلی نیست. این به خاطر جمع بین دو تکلیف عجز پیدا شده، این عجزش اصیل نیست. لذا در اینجا قدرت را دخیل در خطاب نمی‌دانند.

پس بنابراین در بحث قدرت و دخیل بودنش در خطاب و جزء شرایط عامه تکلیف، مجموعاً سه تا احتمال هست و سه تا مبنا. البته بعضی از کسانی که قائل هستند به خطابات قانونی، باز هم قائلند که در مثل قدرت، به اصطلاح اگر عاجز بود، باز هم قائلند به اینکه خطاب ندارد. ولو انحلال را قبول نکنند، مع ذلک قائلند که خطاب ندارد. متعارف‌شان این است، کسانی که قائل به انحلال هستند، آن‌ها می‌گویند این شخص تکلیف ندارد. کسانی که قائل به انحلال نیستند، می‌گویند عاجز است. می‌گویند تکلیف هست، چون تکلیف روی افراد نرفته، اُقیموا الصلاة روی افراد نرفته که افراد را نگاه بکنید. رفته روی عنوان مؤمنین یا مؤمن. یا اَیْهَا الَّذِینَ آمَنُوا، یا مؤمن. رفته روی این عنوان، لیکن ایشان الان عاجز است، یعنی معذور است، نه اینکه تکلیف ندارد، تکلیف هست. تکلیف روی افراد منحل نمی‌شود، انحلال به افراد پیدا نمی‌کند. لیکن این شخص الان معذور است، معذوریت دارد. این راجع به قدرت.

بعدش هم قدرت در مقام جمع که حالا مرحوم نائینی در اینجا مطرح فرمودند، بنای‌شان به این است که آیا قدرت در مقام جمع هم همین طور است یا نه؟ خب، از ظواهر مرحوم عبارات نائینی این است که بله، در مقام جمع هم اگر قدرت نبود تکلیف نیست. مکلف نیست. لیکن در آنجا چرا بعضی گفتند نه، این قدرت با آن قدرت دیگر فرق می‌کند. این چون در مقام جمع است برمی‌گردد به مقام امتثال، به تکلیف ضربه نمی‌زند.

عرض کردیم نکته اساسی در این بحث اصولاً بحث این است که آیا این را، این تضاد و تمانعی که پیدا شده، حالا این برگردیم به اصل مطلب. آیا به مقام امتثال می‌خورد یا به مقام جعل می‌خورد؟ اگر به مقام جعل خورد اسمش را می‌گذارند تعارض. به مقام امتثال خورد اسمش را می‌گذارند تراحم. و عرض کردیم ظاهر عبارات فقهای عامه، بلکه فقهای شیعه معروف‌شان این است که تراحم را مثل تعارض می‌دانند. فرض تراحم را جدا نکردند.

یعنی فرض کنید من باب مثال، حالا حتی در مستحبات، اگر نماز جماعت هم مستحب باشد، که هست همین طور است، نماز اول وقت هم مستحب است. لیکن حالا یک مکلفی جایی برخورد کرده، اگر بخواهد جماعت بخواند اول وقت نمی‌تواند بخواند. اگر بخواهد اول وقت بخواند جماعت نیست. این چون در مقام امثال است، یعنی تکلیف واضح است. اصولاً نماز اول وقت مستحب است و اصولاً جماعت هم مستحب است، هر دویش مستحب است. اطلاق دارد. نتیجه اطلاق هر دو این است که در مقام تراحم، مقام امثال چه کار کند؟ آیا جماعت؛ و اصولاً مقام تراحم را به تعارض برنگردانند. یعنی اینجا تعارضی نیست، حکم شرعی واضح است. یا باید به اصطلاح عنوان به اصطلاح در مثل اینجا نماز جماعت را مقدم بکند، یا نماز ظهر اول وقت را. اما این به مقام جعل بر نمی‌گردد، در مقام جعل هر کدام جعل شده‌اند. ایشان در مقام امثال گیر کرده است. این یک رأی، این رأی متعارفی که الان از زمان مرحوم نائینی و این‌ها، قبلش هم مطرح بوده، مطرح شده.

رأی دوم در اینجا این است که نه، این هم بر می‌گردد به مقام جعل. یعنی به عبارت آخری، بنای عملی فقهای ما هم به همین بوده، تراحم را هم به تعارض برگردانند. لیکن الان در حوزه‌های ما دیگر جا افتاده، اینکه تراحم غیر از تعارض است. تراحم را به امثال برگردانند، تعارض را به مقام جعل و تشریع برگردانند. مقامات هم که اخیراً شرح دادیم.

و اما در عبارات قدما و اهل سنت، این را هم به مقام تعارض برگردانند. و لذا در این جور جاها قائل هستند که باید به لسان ادله برگردیم. ببینیم از لسان ادله چه درمی‌آید. مثلاً یک تعبیری دارد لسان ادله که اول وقت خیلی فضیلت دارد، خب اول وقت مقدم می‌شود. یا لسان ادله درمی‌آید که جماعت خیلی فضیلت دارد، جماعت مقدم می‌شود. این را هم خود لسان ادله متکفل می‌شوند، لسان آن دلیل.

لیکن این‌ها می‌گویند نه، لسان ادله متکفل این جهت نمی‌شوند، فقط متکفل این جهتند که اول وقت فضیلت دارد، آن هم می‌گوید اول وقت. این مکلف است که در مقام...

یکی از حضار: در فرض دوم هم همین طور است، لسان ادله باید بگوید کدام نزد شارع اهم است، تراحم که من خودم نمی‌توانم تشخیص بدهم، شارع باید ملاک را بگوید یکی که این ملاکش اهم است، اگر تراحم شد بین جان و بین لمس اجنبیه، کدام مقدم است؟

آیت الله مددی: می‌گوید شارع می‌گوید این مطلب را، مطلب را شارع می‌گوید، اما بحث نکته بعدی‌اش را عرض می‌کنم که شارع چه جوری می‌گوید.

پس بنابراین آیا شارع می‌گوید یا این بر می‌گردد به مقام امثال، خود انسان نگاه کند که در مثلاً کدام یکی اهمیت دارد به خاطر اهمیت انتخابش بکند؟ اما این بر می‌گردد به مقام امثال، انسان تو مقام امثال مکلف تو مقام امثال این کار را می‌کند.

این حالا بحثی که هست، و آیا اصولاً ما بحثی به نام تراحم داریم یا نه؟ دیگر اینجا چون ایشان متعرضش نشده مفروغ عنه گرفته، فعلاً خیلی وارد این قسمت نمی‌شویم. یک فرض کلام این است که اصولاً در مثل ازاله نجاست بکن برگردیم به مطلب خودمان، و مثل اینکه نماز بخوان، ازاله نجاست را مثلاً از خود مکلف از لسان ادله یا به حکم عقل احراز بکند که این اهم است، آن وقت چون می‌گوید اهم است، پس چون هر دو مستحب است به هر حال، می‌گوید عقل حکم می‌کند صرف قدرت در اهم بکند. لذا بحث دیگرش این است که آیا عقل حکم می‌کند صرف قدرت در اهم بکنید؟ یا همان طور که شما فرمودید شارع می‌گوید صرف قدرت...

یکی از حضار: حالا اهم را از کجا بدانیم؟

آیت الله مددی: اهم را از لسان دلیل درمی‌آوریم، اما اینکه صرف قدرت در اهم بکنید این چرا؟

یکی از حضار: این که عقلی است دیگر.

آیت الله مددی: آها، این را عقل می‌گوید؟ اگر عقل گفت نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که مهم هم امرش محفوظ باشد.

شما وارد مسجد شدید نجاست بود، ما به ملاحظه ادله گفتیم که ازاله نجاست مقدم است، بسیار خب اهم است. عقل هم حکم می‌کند که شما صرف قدرتتان در اهم بکنید، این هم فرض کنید مسلم شد که صرف؛ علی ای حال، صرف قدرت در اهم، این به حکم عقل است. اگر به حکم عقل شد، مهم هم به حال خودش محفوظ است. ولذا این‌ها یک نحوی از اصلاً تصور می‌کنند که اصلاً احتیاج به ترتب ندارد. می‌گویند این بر مقام امثال است، شارع وظیفه‌اش را بیان کرده، گفته ازاله نجاست بکن، گفته نماز ظهر هم بخوان، و گفته که ازاله نجاست چون مضیق است اهم است، حالا دلیل بر اهمیتش هم مضیق بودنش است، به خلاف نماز که موسع است. مگر در آخر وقت نماز که آن هم بحث دیگری است در آن فروع به اصطلاح ترتب.

پس بنابراین شما به حکم شارع می‌گویید اهم است، لیکن تقدیم اهم به حکم عقل است. لذا این‌ها اصلاً احتیاج به ترتب هم ندارند، می‌گویند یک ترتب مخصوصی است، ترتب عقلی است، عقل می‌گوید اهم را انجام بده، انجام ندادی مهم را انجام بده، مهم هم اشکال ندارد مهم هم می‌شود انجام داد، فرق نمی‌کند. اما آن ترتبی که، اما آن‌هایی که معروف قائلند، می‌گویند نه، وقتی شارع گفت این اهم است، شما باید همان اهم را تکلیف دارید، دیگر مهم تکلیف ندارید. یعنی تکلیف شما در وقتی وارد مسجد می‌شوید یکی است، نماز؛ ازاله نجاست بکن. نماز بخوان ندارید، خب دقت کنید، نماز بخوان ندارید، پس اگر نماز خواندید نمازتان باطل است. حالا یا به خاطر کلام مشهور که امر به شیء مقتضی نهی از ضدش است، امر به ازاله مقتضی نهی از صلاة است، یا بنا بر تصویری که مرحوم شیخ بهایی دارد، که لا اقل امر ندارد، حالا نهی نداشته باشد لا اقل امر ندارد. نماز

لااقل امر ندارد، امر به ازاله دیگر منشأ می شود که نماز امر نداشته باشد، و اگر نماز خواند نمازش باطل است. روشن شد؟ این مبنای معروف، آن هم مبنای کسانی است که ترجیح اهم را به حکم عقل دادند، که نماز درست است. ولو ازاله اهم است، اما اهمیت منشأ نمی شود که تکلیف نماز به هم بخورد، تکلیف نماز به حال خودش، این اهم است. عقل به شما می گوید اهم را انجام بده، حالا انجام ندادید، کاری نمی شود، خطاب هست، خطاب موجود است انجام می دهید.

آن یکی مطلب می گوید نه، شارع که گفت این اهم است، خطاب شرعی به آن هست، دیگر خطاب به نماز نیست، حالا یا خطاب نیست یا نهی هم هست، امر به شیء مقتضی نهی از ضدش است. مرحوم شیخ بهایی می فرمایند حتی اگر مقتضی نهی از ضد نباشد، لااقل امر به صلاة نیست، حداقلش این است، می گوید امر نیست، ولذا نماز باطل است، این کسانی که قائل به ضد شدند یا از راه شیخ بهایی، این مسئله اصولی معروف که در بین اصولیین اهل سنت رواج پیدا کرده بود بعد هم اصولیین شیعه، این مسئله بود، که اگر امر به اهم بود، اهم پیش شارع، این معنایش این است که شما مامور به اهم هستید، اگر مامور به اهم هستید، یا مامور به مهم نیستید، یا لااقل خطاب ندارید، یکی از این دو تا. پس نمازتان باطل است.

یکی از حضار: خب توی فضای قانونی اطلاق صلاة اینجا نمی ماند، درست است؟

آیت الله مددی: بله؟

یکی از حضار: می گویم به هر حال بر اساس فضای قانونی، توی همچین فرضی...

آیت الله مددی: کسانی که فضای قانونی؛ آخر می گویم، ببینید، یک مشکلی که هست حالا این همه بحث ها را اینجا مطرح کردند طول می کشد، ببینید کسانی که قائل به فضای قانونی هستند، در نتیجه گاهی با هم اختلاف پیدا می کنند، این اشتباه نشود. مرحوم آقای خمینی قائل به فضای قانونی است، یعنی خطابات قانونی. نتیجه گرفتند که در بحث اجتماع امر و نهی، در آنجا که اجتماعی شدند، قائل به فضای قانونی هم هستند، خطابات قانونی.

خود این حقیر سرا پا تقصیر هم قائل به فضای قانونی هستم. لیکن در بحث اجتماع امر و نهی امتناعی شدیم، فضا یکی است. آن کیفیت تقریب است، دقت کردید؟ این نکته فنی این است، این است که اصلاً می خواهیم ذهن شما را آماده بکنیم، فروع مختلف اصول را مطرح می کنیم، برای اینکه با یک فضای بازی آشنا بشوید. من همین اخیراً در یک صحبتی عرض کردم، مرحوم آقای خویی قدس الله نفسه، اولی که خارجشان را فرمودند، درس اصول ایشان، نسبتاً شلوغ بود، ۷۰-۸۰ نفر، درس فقه ایشان مثلاً ۵-۶ نفر، کمتر بود. لذا در حوزه معروف شد که ایشان اصولش قوی است و مثلاً فقه اش ضعیف است، مثلاً.

لیکن عرض کردم من این مطلب را از آقای سیستانی حفظه الله شنیدم، از قول خود آقای خویی نقل می‌فرمودند، که آقای خویی می‌فرمایند در دوره اول اصول، من تمام همت را روی اصول گذاشتم، چون آقایانی که دوره اولشان است غالباً در همان بحث اصولی ممکن است خیلی این‌ور آن‌ور بکنند، خیلی اقوال این‌ور آن‌ور؛ اما در دوره اول غالباً یک مکتب اصولی منسجم ندارند، لذا کسانی که می‌خواهند کار اصولی‌شان قوی بشود، حتی سعی می‌کنند در دوره اول یک مکتب اصولی منسجم، این مکتب اصولی معنایش هم همین است که الان شما ملاحظه می‌فرمایید، یک بحث که مطرح می‌شود چندین بحث اطراف هم نگاه می‌کند تا آن به صورت منسجم دربیاید.

آقای خویی می‌فرمایند به اینکه من در دوره اول، تمام بحث را گذاشتم، تمام فکر را گذاشتم روی اینکه بحث اصولم متکامل بشود، ولذا در باب فقه آن قدر وقت نمی‌کردم، بیشتر و این شهرت شد که ایشان مثلاً اصولش خوب بود؛ تصویری اواخر فقط فقه می‌فرمودند خیلی هم فقه خوبی است ایشان، واقعاً خیلی احاطه بسیار قوی در فقه دارند، مخصوصاً این اواخر احساس ما این بود که شاید ایشان یک دوره کامل وسائل الشیعه را دیده باشند، احادیث و مسائل در ذهنشان حضور داشته باشد، رضوان الله تعالی علیه.

لذا دقت کنید، این من مسائل متعدد مطرح می‌کنم برای اینکه آن حالت جای خاصی نباشد. ببینید این که شما می‌فرمایید فضای قانونی، ممکن است فضای قانونی دو نتیجه بدهد. آن مهمش هم این است که انسان تقریب را نگاه بکند. این هم در آمدم کم کم مقدمات تقریب، پس یک نکته این بود که ما اولاً یک نکته‌ای در اینجا دارد که مقدمه مطویه است به قول آقایان منطقی‌ها، آن که اصولاً مقام امثال را ۱۰۰ درصد در اختیار عبد می‌دانند. مقام امثال یا محور امثال به تعبیر بنده، هیچ ربطی به مقنن ندارد، از دستگاه مقنن خارج است. این مقام عبد است، که در مقام امثال چه کار بکند. پس این مقام امثال در اختیار عبد است، این یک مطلب، که یا نه مقام امثال در اختیار شارع هم هست. این طور نیست که مقام امثال کلاً در اختیار عبد باشد. خب این هم یک مطلب که حالا شاید اثرش در خلال بحث‌ها روشن بشود.

بحث دومی که در اینجا مطرح می‌شود این است که در این جور جاها آیا این اخذ به اهم به حکم عقل است، صرف نیرو در اهم بکند؟ یا اخذ به اهم به حکم شرع است؟ شارع گفته این اهم است، چون اهم است واجب است بر شما آن را انجام بدهید، چون واجب است آن را انجام بدهید، ضدش منهی عنه می‌شود. امر به شیء مقتضی نهی از ضد است، یا لا اقل ضدش امر ندارد، حداقلش این است دیگر، به قول مرحوم شیخ بهایی اگر نهی نداشته باشد امر نداشته باشد، این تصویر مطلب.

بحثی را که به اصطلاح معروف مطرح شد تدریجاً در اصول شیعه، که در اصول اهل سنت نیست، در قدمای ما هم نیست، و آن حاصلش این است که ما قائل بشویم اهمیت از شارع، شارع گفته ازاله نجاست بکن، نماز نخوان ازاله نجاست بکن، شارع گفته. لیکن مع ذلک اگر نماز خواند

.....

نماز درست است. این روشن شد؟ این یک کمی سخت است، آن که سختی اش اینجاست. دقت کردید چه شد؟ اگر گفت نه، عقل گفته خب عقل گفته ربطی به شارع ندارد، شما آمدید مهم را انجام دادید بالاخره امر دارد و درست است. اگر گفتید عقل گفته، اگر گفتید شرع گفته مشکل؛ نمی دانم روشن شد مطلب؟

آنچه که تا حالا اصولیین ما چه سنی چه شیعه فهمیدند، اگر گفتیم شرع گفته این اهم است، شما اگر مهم را انجام دادید باطل است، درست نیست نمازی باطل است، امر به شیء مقتضی نهی از ضدش است. چون به اصطلاح امر به ازاله با امر به نماز نمی سازد، تضاد دارند تمنع دارند با همدیگر. روشن شد این شاء الله برایتان؟ این نکته ای است که اینجا،

این کسانی که گفتند بله، خوب دقت کنید، امر را، اهم را شارع تشخیص داده. و شارع هم گفته شما اهم را انجام بدهید. لیکن اگر مهم را انجام دادید، اشکال ندارد، باز هم نماز درست است، این مشکل، این اسمش ترتب است، ترتب این است. این ترتبی که تا حالا شنیدید اسمش این است، روشن شد؟ اگر زدید به مقام امثال هیچ مشکلی ندارد، زدید به مقام جعل و تشریع که شارع گفته، اگر شارع گفته پس نماز دیگر ندارید. اگر گفته نماز ندارید نماز خواندید باطل است، این طوری است اصلاً.

مرحوم نائینی تبعاً لمشایخشان، خصوصاً می گویند اولین بار این را که مطرح کردند مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه، و مرحوم میرزای شیرازی قدس سره الشریف، و از مشایخی که بعد در نجف آمدند خیلی روی آن کار کردند مرحوم سید محمد فشارکی اصفهانی قدس الله سره، الان در اصفهان هست که خاندان ایشان اسم دیگری دارند، فشارکی نیستند، حالا من اسمش تو ذهنم نیست، از خاندان ایشان رضوان الله علیه؛ خیلی مرد بزرگوار، فوق العاده جلیل القدر، با اینکه جزء مسلماً جزء مراجع نجف بود و قبول مرجعیت نکرد، خیلی مثل یک طلبه زندگی می کرد، خودش بازار می رفت نان می خرید گوشت می خرید، مثل یک طلبه عادی، با اینکه واقعاً شخصیت علمی اول نجف ایشان بود رضوان الله تعالی علیه، دو تا از شاگردان معروفشان را هم که می شناسید حاج شیخ عبدالکریم حائری است که مرحوم میرزای نائینی، این ها هر دو شاگردان مرحوم فشارکی اند، شاگردان بین... مرد بسیار بزرگوار بسیار جلیل القدر، ایشان آن مقدمات ترتب که مرحوم نائینی درست کردند متعلق به ایشان است، البته صاحب کفایه مخالف با ترتب است و به شدت مخالف است، و مرحوم آقای مشکینی هم در حاشیه کفایه مخالف است، و کلمات مرحوم نائینی هم می آورد و آن ها را بعضی الاعاظم رد می کند، ترتب نائینی را هم ایشان رد می کند.

.....
علی ای حال دیگر چون وقتمان هم تمام شد، می گویند یک جلسه بین آخوند و مرحوم نائینی بحث ترتب شد، مرحوم آقا شیخ محمد پسر صاحب کفایه، حاشیه دارد بر کفایه، محمد بن المصنف، در مشهد چون ایشان آمده بودند معروف بودند به آقازاده، آقازاده در مشهد، مرحوم آقا شیخ محمد پسر صاحب کفایه.

مرحوم آقا شیخ محمد اعتقاد به رأی نائینی پیدا کرد، به خلاف پدرش، مرحوم آخوند اصرار داشت که ترتب باطل است، پسر ایشان برعکس، هرچی پدر می خواست اصرار کند می گفت بابا قبول نکن، می گویند از بس آخوند ناراحت شد عینکه اش را پرت کرد به سمت پسرش، این را نقل می کنند در نجف، الان چون وقت تمام شد بقیه بحث فردا إن شاء الله، من زمینه چون تا مرحوم نائینی اشاره ای می کند من می خواستم این اشاره ایشان را یک شرحی داده باشم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين